

اروین دی یالوم



دروغگویی روی مبل



www.ketab.ir

مترجم:

موسی رضایی



سرشناسه: Yalom, Irvin D
 عنوان و نام پدیدآور: دروغگویی روی مبل / اروین دی یالوم - ترجمه موسی رضایی
 مشخصات نشر: تهران: اسپینا، ۱۳۹۹
 مشخصات ظاهری: ۴۸۸ ص
 شابک: 978-622-7345-06-3
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 موضوع: در اتاق روانکاری.
 موضوع: روان درمانگر و بیمار - داستان.
 موضوع: داستان های کوتاه آمریکایی - قرن ۲۰.
 شناسه افزوده: رضایی، موسی، ۱۳۵۸ - مترجم
 رده بندی کنگره: PS۳۵۷۳
 رده بندی دیویی: ۸۱۳/۵۴
 شماره کتابشناسی ملی: ۷۵۰۳۱۶۰



خیابان دانشگاه، چهارراه وحید نظری، شماره ۵۲
 تلفن: ۶۶۴۶۸۸۵۱ - ۶۶۴۰۰۲۲۳

دروغگویی روی مبل
 اروین دی یالوم
 ترجمه ی موسی رضایی
 چاپ نخست: ۱۴۰۰
 شمارگان: ۲۵۰ جلد
 چاپ: دیبا
 حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۳۴۵-۰۶-۳

ISBN: 978 - 622 - 7345 - 06 - 3

۱۱۰۰۰۰ تومان

فهرست

۳۱۴	پانزده	۵	سرآغاز
۳۲۰	شانزده	۵۱	یک
۳۳۴	هفده	۹۵	دو
۳۴۹	هجده	۹۲	سه
۳۶۱	نوزده	۱۰۶	چهار
۳۷۳	بیست	۱۲۸	پنج
۳۹۵	بیست و یک	۱۴۵	شش
۴۰۳	بیست و دو	۱۶۷	هفت
۴۱۵	بیست و سه	۱۹۷	هشت
۴۲۷	بیست و چهار	۲۲۱	نه
۴۳۳	بیست و پنج	۲۴۸	ده
۴۳۹	بیست و شش	۲۶۱	یازده
۴۴۶	بیست و هفت	۲۸۶	دوازده
۴۵۷	بیست و هشت	۲۹۴	سیزده
۴۷۴	بیست و نه	۳۰۷	چهارده

سرآغاز

ارنست^۱ عاشق کارش، یعنی روان‌درمانی بود. بیمارانش همیشه او را به خصوصی‌ترین بخش‌های زندگی خود راه می‌دادند. او همیشه آرام‌شان می‌کرد، به آنها اهمیت می‌داد و از یأس‌شان می‌کاست. و در عوض، تحسین و خشنودی آنان را دریافت می‌کرد. ارنست، اگرچه دستمزد هم می‌گرفت، اغلب گمان می‌کرد اگر به پول این کار احتیاج نداشت، روان‌درمانی را رایگان انجام می‌داد.

او خیلی خوش شانس بود که عاشق کارش بود. ارنست احساس خوشبختی و رضایت می‌کرد. چیزی بیش از خوش‌شانسی بود. احساس سعادتمندی می‌کرد. مردی بود که به حرفه‌ی مورد علاقه‌اش اشتغال داشت. مردی که می‌توانست بگوید دقیقاً جایی است که به آن تعلق دارد، در حلقه‌ی استعدادها، علایق و شور و اشتیاقش.

ارنست، مذهبی نبود. اما وقتی هر روز صبح دفتر قرارهایش را باز می‌کرد و اسامی هشت، نه نفر عزیزی را می‌دید که قرار بود روزش را با آنها بگذرانند، از حسی سرشار می‌شد که فقط می‌توانست مذهبی توصیفش کند. دلیلش آن بود که این روزها او عمیق‌ترین تمایل برای تشکر - از کسی یا از چیزی - داشت که وی را به کار مورد علاقه‌اش هدایت کرده بود.

صبح‌هایی بود که از آپارتمان سبک ویکتوریایی‌اش در خیابان ساکرامنتو^۲ به آسمان و مه صبحگاهی می‌نگریست و اجداد روان‌درمانگر خود را معلق

1. Ernest

2. Sacramento Street Victorian

در سپیده دم تصور می‌کرد.

زیر لب زمزمه می‌کرد: «ممنونم، ممنونم». از همه‌ی آنها تشکر می‌کرد - همه‌ی شفا بخش‌هایی که در خدمت زدودن ناامیدی‌ها بودند. ابتدا، اجداد دور، طرح‌هایی در آسمان که به زحمت قابل تشخیص بودند: مسیح^۱، بودا^۲، سقراط^۳. زیر آنها، کمی واضح‌تر - اجداد بزرگ: نیچه^۴، کی‌یر گگارد^۵، فروید^۶، یونگ^۷. و حتی نزدیک‌ترها، پدر بزرگ‌های درمانگر: آدلر^۸، هورنی^۹، سولیوان^{۱۰}، فروم^{۱۱}، و صورت خندان و شیرین سندور فرنزی^{۱۲}.

چند سال پیش آنها به ندای رنج او پاسخ دادند، وقتی که بعد از دوره‌ی رزیدنتی همراه با همه‌ی روانپزشک‌های جوان و جاه‌طلب راه پیشرفت را طی می‌کرد و خود را وقف پژوهش در خصوص علم شیمی اعصاب کرده بود - علم آینده، عرصه‌ای طلایی برای فرصت‌های شخصی. اجدادش می‌دانستند او راهش را گم کرده است. او نه به لابراتورهای علمی تعلق داشت نه به تجویز دارو در حرفه‌ی داروسازی روانی.

آنها پیام‌آوری فرستادند - پیام‌آوری مضحک ولی با قدرت کافی - تا او را به سوی سرنوشتش راهنمایی کند. تا به امروز، ارنست هنوز نمی‌داند چطور شد که تصمیم گرفت درمانگر شود. اما زمانش را به خاطر داشت. آن روز را با وضوحی حیرت‌انگیز به یاد داشت. آن پیام آور هم در خاطرش مانده بود: سیمور تروتر^{۱۳}، مردی که فقط یکبار ملاقاتش کرد، کسی که زندگی‌اش را برای همیشه تغییر داد.

شش سال پیش، مدیر بخش ارنست او را برای خدمت در کمیته‌ی اخلاق پزشکی بیمارستان استنفورد منصوب کرد و اولین مورد تنبیه انضباطی

- | | | | |
|---------------------|--------------|-------------|--------------|
| 1. Jesus | 2. Buddha | 3. Socrates | 4. Nietzsche |
| 5. Kierkegaard | 6. Freud | 7. Jung | 8. Adler |
| 9. Horney | 10. Sullivan | 11. Fromm | |
| 12. Sandor Ferenczi | | | |

ارنست، پرونده‌ی دکتر تروتر بود. سیمور تروتر رئیس هفتاد و یک ساله‌ی انجمن روانپزشکی و مدیر سابق انجمن روانپزشکی آمریکا بود. او به سوءاستفاده از موقعیت و رابطه‌ی نامشروع با یکی از بیماران زن سی و دو ساله‌اش متهم شده بود.

در آن زمان ارنست، چهار سال بعد از دوره‌ی رزیدنتی، استادیار روانپزشکی شده بود. او که پژوهشگر تمام وقت شیمی اعصاب بود، هیچ تجربه‌ای در زمینه‌ی روان درمانی نداشت - آنقدر بی تجربه بود که نمی دانست آن پرونده به این دلیل به او محول شده است که هیچکس دیگری آن را قبول نمی کرده: همه‌ی روانپزشکان کهنه کار کالیفرنیا‌ی شمالی به شدت از سیمور تروتر می ترسیدند و به او احترام می گذاشتند.

ارنست یکی از اتاق‌های اداری کم نور و ساده‌ی بیمارستان را برای گفتگو انتخاب کرده و در حالی که نگاهش به ساعت و منتظر دکتر تروتر بود و پرونده‌ی شکایت را جلوی پسته گذاشته بود، سعی می کرد رسمی به نظر برسد. ارنست، به منظور اجتناب از جانبداری، تصمیم گرفته بود از متهم بدون هیچ شناخت قبلی بازجویی کند و مادرش را بدون هیچ پیشداوری و ذهنیت قبلی بشنود. می توانست پرونده را بعداً بحال بدو در صورت لزوم، جلسه‌ی دیگری تعیین کند.

چند لحظه بعد صدای تق تق ضرباتی که در راهرو طنین می انداخت، به گوشش رسید. نکند دکتر تروتر نابینا بود؟ هیچکس در این خصوص به او آمادگی نداده بود. صدای تق تق همراه با صدای کشیده شدن پا بر زمین نزدیک تر شد. ارنست از جا برخاست و گام در راهرو نهاد.

نه، او نابینا نبود، علیل بود. دکتر تروتر، تلو تلخوزان و در حالی که به زحمت با دو عصا تعادلش را حفظ می کرد، نزدیک می شد. از کمر خم شده بود و عصاها را تقریباً به اندازه‌ی طول بازویش دور از خود، نگه داشته بود. استخوان‌های شکیل و محکم گونه‌ها و چانه‌اش شکل خود را حفظ کرده بودند، اما بخش‌های نرم تر صورتش پر از لک و چروک ناشی از پیری بود.